

مقاله استخراج شده از پایان نامه دوره ماستری دانشگاه خاتم النبیین

رشته حقوق بین الملل

استاد راهنما: عبدالصیرنبی نبی زاده

نگارش: شیریالی غنی زاده

سال ۱۴۰۴

چالش ها و موانع در اجرای موافقت نامه دوحه

چکیده:

موافقت نامه دوحه که در فوریه ۲۰۲۰ میان ایالات متحده آمریکا و گروه طالبان در شهر دوحه امضا شد، یکی از مهم ترین نقاط عطف در تاریخ معاصر افغانستان به شمار می رود.

این توافق نامه، که هدف اصلی آن پایان دادن به حضور نظامی آمریکا در افغانستان و ایجاد بستر گفت و گوهای بین الافغانی برای دست یابی به صلح پایدار بود، با امید های فراوانی همراه شد. با این حال، روند اجرای آن با موانع و چالش های متعددی در سطح داخلی، منطقه ای و بین المللی روبرو گردید. در جمله چالش های اصلی می توان به عدم اجماع میان گروه های سیاسی افغانستان، بی اعتمادی عمیق میان طرف های درگیر، افزایش خشونت ها مداخلات بازیگران منطقه ای و نبود یک سازوکار اجرایی مؤثر اشاره کرد. در این مقاله، با رویکرد تحلیلی و توصیفی، چالش ها و موانع اجرای این موافقت نامه بررسی شده و پیامدهای آن بر آینده صلح و ثبات در افغانستان مورد ارزیابی قرار می گیرد.

واژگان کلیدی: موافقت نامه دوحه، چالش های اجرای توافق صلح، موانع مذاکرات بین الافغانی، بازگشت طالبان به قدرت و امنیت ملی افغانستان.

مقدمه:

در طول بیش از چهار دهه، افغانستان صحنه ی نبردها و بحران های پی در پی بوده است که نه تنها ساختارهای سیاسی و اقتصادی این کشور را تضعیف کرده، بلکه بستر بی ثباتی در منطقه را نیز تقویت نموده است. در این میان، توافق نامه ای که در ۲۹ فوریه ۲۰۲۰ میان نمایندگان ایالات متحده آمریکا و گروه طالبان در دوحه به امضا رسید، بارقه ای امید برای آغاز روند صلح در افغانستان ایجاد کرد. مفاد این توافق نامه بر خروج تدریجی نیروهای خارجی، تعهد طالبان به قطع رابطه با گروه های تروریستی، آغاز مذاکرات بین الافغانی و کاهش خشونت ها تمرکز داشت. در نگاه اول، این موافقت نامه می توانست نقطه آغازی برای پایان یک فصل طولانی از جنگ و بی ثباتی باشد؛ اما به زودی مشخص شد که تحقق عملی آن با پیچیدگی ها و موانع جدی مواجه است.

در مرحله اجرای توافق، نه تنها تضاد منافع میان بازیگران داخلی افغانستان – شامل دولت وقت، گروه طالبان و سایر گروه های قومی و سیاسی – بلکه مداخلات قدرت های منطقه ای و بین المللی نیز روند را با مشکل روبه رو ساخت. فقدان یک چارچوب جامع نظارتی، نبود تضمین های اجرایی روشن، عدم شفافیت در مفاد توافق نامه و استمرار خشونت ها، همگی نشان داد که دستیابی به صلح صرفاً با یک توافق سیاسی امکان پذیر نیست. افزون بر این، بازگشت طالبان به قدرت در پی خروج شتاب زده نیروهای خارجی، پرسش های

مهمی در مورد کارآمدی این توافق نامه و میزان پایبندی طرف ها به تعهداتشان ایجاد کرده است.

این مقاله تلاش دارد با تمرکز بر ابعاد مختلف توافق نامه دوحه، به ویژه موانع اجرایی آن، تصویر روشنی از دلایل ناکامی نسبی این توافق ارائه دهد. با استفاده از داده های میدانی، گزارش های نهادهای بین المللی و تحلیل های کارشناسان، به بررسی عوامل ساختاری، سیاسی و امنیتی پرداخته می شود که مانع تحقق اهداف مورد انتظار از توافق نامه شده اند. هدف نهایی، ارائه تحلیلی جامع از وضعیت جاری و پیش بینی پیامدهای بلندمدت آن برای آینده افغانستان و منطقه است.

بیان مسئله:

موافقت نامه دوحه که در سال ۲۰۲۰ میان ایالات متحده آمریکا و گروه طالبان امضا شد، به عنوان یکی از مهم ترین تلاش ها برای پایان دادن به جنگ طولانی افغانستان مطرح گردید. این توافق نامه در حالی به امضا رسید که جامعه جهانی و بسیاری از مردم افغانستان آنرا گامی امیدوارکننده برای دستیابی به صلح پایدار تلقی می کردند. اما روند اجرایی آن از آغاز با چالش ها و موانع جدی روبه رو شد؛ مسائلی چون نبود اجماع ملی، عدم شمولیت جریان های مختلف سیاسی، ضعف ضمانت های اجرایی، نقش آفرینی متضاد بازیگران منطقه ای و بحران مشروعیت ساختار سیاسی، مانع تحقق اهداف اصلی این توافق گردید.

اهمیت این تحقیق در آن است که بررسی ریشه های ناکامی اجرای این توافق نامه می تواند چشم اندازی روشن برای درک بهتر روندهای صلح و بحران در افغانستان فراهم سازد. همچنین این تحلیل می تواند برای نهادهای تصمیم گیرنده و پژوهشگران حوزه سیاست، ابزار فهمی برای جلوگیری از تکرار تجربه های ناکام گذشته باشد.

این پژوهش تلاش می کند با تحلیل مفاد توافق نامه دوحه، چالش های اصلی در مسیر تطبیق آن را شناسایی نموده و عوامل داخلی و خارجی مؤثر در ناکامی آن را مورد بررسی قرار دهد از جمله اهداف اصلی تحقیق، می توان به تحلیل مفاد توافق، شناخت موانع اجرایی، بررسی ساختار قدرت و تأثیر عوامل منطقه ای اشاره کرد.

پرسش محوری این پژوهش آن است که: مهم ترین چالش ها و موانع در اجرای موافقت نامه دوحه چیست و چرا این توافق به صلح پایدار منجر نشد؟ در کنار آن، پرسش های فرعی نیز مطرح می شوند، از جمله این که: نقش ساختار سیاسی و عدم شمولیت گروه ها در ناکامی این توافق چه بوده است؟

فرضیه اصلی تحقیق بر این مبنا است که عدم اجرای مؤثر توافق نامه دوحه، ناشی از نبود ضمانت اجرایی، ضعف ساختار دولت، و تضاد منافع قدرت های منطقه ای و جهانی بوده است.

فرضیه های فرعی نیز بر این نکته تأکید دارد که کنار گذاشتن نیروهای سیاسی داخلی از روند مذاکرات و تضاد منافع بازیگران خارجی از دلایل کلیدی ناکامی اجرای این موافقت نامه به شمار می روند.

ساختار این مقاله شامل بخش های مقدماتی مروری بر پیشینه و ادبیات تحقیق، تحلیل موافقت نامه، بررسی چالش های داخلی و خارجی، تحلیل یافته ها و در نهایت نتیجه گیری و پیشنهادها می باشد. در این چارچوب تلاش می شود تا تصویری جامع و مبتنی بر تحلیل علمی از عوامل مؤثر بر شکست یا ناکامی توافق نامه دوحه ارائه گردد.

پیشینه تحقیق:

موضوع صلح افغانستان و تلاش های سیاسی برای پایان دادن به جنگ چند دهه ای این کشور، از دیرباز مورد توجه محققان، سیاست گذاران و نهادهای بین المللی بوده است، یکی از مهم ترین تلاش ها در این راستا، موافقت نامه دوحه بود که در سال ۲۰۲۰ میان ایالات متحده آمریکا و گروه طالبان به امضا رسید. این توافق نامه با هدف فراهم سازی زمینه خروج نیروی خارجی و آغاز گفت و گوهای بین الافغانی شکل گرفت. از آن زمان تاکنون، پژوهش های مختلفی به بررسی ابعاد حقوقی، سیاسی و امنیتی این توافق نامه پرداخته اند. برای نمونه، پژوهش «پیامدهای ژئوپلیتیکی موافقت نامه دوحه» (۲۰۲۱) تمرکز بر تأثیر این توافق بر توازن قدرت در منطقه بود. در تحقیق دیگر با عنوان «چالش های گفت و گوی بین الافغانی پس از توافق دوحه» (۲۰۲۲)، عدم انسجام داخلی در افغانستان به عنوان یکی از عوامل شکست مذاکرات صلح معرفی شده است. همچنین، مطالعات مرکز استراتژیک افغانستان، به نقش مبهم و غیرشفاف تعهدات طالبان در توافق اشاره کرده اند. با وجود این مطالعات، اغلب پژوهش ها تمرکز محدودی بر موانع اجرایی و عملیاتی توافق نامه دوحه داشته اند و کمتر به تحلیل جامع و چندبعدی این موانع از منظر داخلی، منطقه ای و بین المللی پرداخته اند. این خلأ علمی، ضرورت انجام پژوهشی مستقل و جامع با رویکرد تحلیلی را ایجاب می کند تا نه تنها چالش اجرایی توافق بررسی شود، بلکه پیامدهای آن بر روند صلح و ثبات آینده افغانستان نیز تحلیل گردد.

چالش ها و موانع اجرای موافقت نامه دوحه:

موافقت نامه دوحه که در سال ۲۰۲۰ میان ایالات متحده امریکا و گروه طالبان امضا شد، با هدف پایان جنگ طولانی در افغانستان و آغاز روند صلح طراحی گردید. با این حال اجرای این توافق نامه با چالش ها و موانع جدی مواجه شد که مانع تحقق کامل اهداف آن گردید.

در این بخش به چالش ها و موانع که این موافقت نامه را به بن بست کشاند و موانع رسیدن به اهداف آن شد اشاره می شود.

۱. ابهام در مفاد و تعهدات:

بسیاری از بند های موافقت نامه دارای ابهام حقوقی اند و تفسیر متفاوت طالبان و ایالات متحده از تعهدات باعث اختلافات در اجرای شده است و دو طرف این موافقت نامه یک دیگر خود را به نقض و عدم اجرای مفاد آن متهم کرده اند.

۲. عدم شمولیت همه جانبه:

موافقت نامه بدون حضور دولت وقت افغانستان و سایر گروه های سیاسی امضا شد، در نتیجه مشروعیت ملی آن با تردید مواجه گردید و اجرای آن با مقاومت داخلی همراه شد بر علاوه بر خلاف کنوانسیون وین سال ۱۹۶۹ تعهدات را بالای دولت افغانستان تحمیل کرد از جمله رهایی زندانیان گروه طالبان که این موضوع به مخالفت و نارضایتی در بین سیاسیون در داخل حکومت و بیرون آن شد و اجرای موافقت نامه را به مشکل مواجه ساخت.

۳. تداوم خشونت و ناامنی:

بر خلاف هدف این موافقت نامه که پایان دادن به جنگ طولانی افغانستان بود بعد از امضای آن میزان خشونت در بسیاری مناطق افزایش یافت. و گروه طالبان حملات خود را بالای نیروی های امنیتی افغانستان افزایش دادن و این موضوع اعتماد مردم را به روند صلح دوحه کاهش داد.

۴. عدم پایبندی به تعهدات بین المللی:

برخی از عملکرد های گروه طالبان پس از امضای موافقت نامه، از جمله محدودسازی حقوق بشر و حقوق زنان، با نگرانی های جامعه بین المللی مواجه شد و باعث تعلیق کمک ها و قطع روابط دیپلماتیک برخی کشورها گردید.

بسیاری از کارشناسان موافقت نامه دوحه را به دلیل نادیده گرفتن و عدم تضمین های لازم حقوق بشری بخصوص حقوق زنان سند قاتل حقوق بشر و حقوق زنان می دانند.¹

¹ . مصاحبه نویسنده با عبدالحفیظ منصور، نماینده سابق پارلمان و عضو هیئت گفت و گو کننده

۵. فقدان سازوکار نظارتی مشخص:

نبود یک نهاد بی طرف برای نظارت بر اجرای دقیق مفاد توافق نامه، به خلأ جدی در پیگیری تعهدات و پاسخگوی طرفین انجامیده است.

عدم پیش بینی یک نهاد نظارتی که بر اجرای تعهدات طرفین این موافقت نامه نظارت مؤثر نماید از جمله موانع و چالش جدی در اجرای این موافقت نامه حساب می شود.

۶. چالش های سیاسی و منطقه ای:

دخالت بازیگران منطقه ای و رقابت های ژئوپولیتیک نیز روند اجرایی این توافق نامه را با پیچیدگی مواجه ساخته است.

بازیگران میدان سیاست افغانستان همیشه در تلاش اعمال نفوذ و دنبال منافع خود اند و از هیچ تلاشی برای تحقق آن دریغ نمی کنند.

این عوامل باعث شده اند که اجرای مؤثر و کامل موافقت نامه دوحه با موانع جدی روبه رو شود.

پیامد های موافقت نامه دوحه:

امضای موافقت نامه دوحه میان ایالات متحده آمریکا و گروه طالبان در شهر دوحه قطر و خروج شتاب زده نیروهای خارجی از افغانستان و بازگشت گروه طالبان به قدرت پیامد

های زیادی برای افغانستان، منطقه و جهان به همراه داشت که در زیر به مهم ترین این پیامدهای اشاره می شود.

۱. خروج نیروی های خارجی از افغانستان:

آمریکا مانند اتحاد جماهیر شوروی سابق بدون اینکه توافق نامه بین افغانها صورت بگیرد و عملاً مذاکرات بین الافغانی شروع شود و در زمینه تضمین اتحاد شود نیروهای خود را در اول کاهش بعداً خارج (اول می سال 2021 خروج کامل انجام شد در مدت 14 ماه در دو نوبت) نمود که این کار چند پیامد داشت؛ اول. ایجاد انگیزه پیروزی و غرور در بین گروه طالبان دوم. از بین رفتن مورال در بین صفوف نیروی های امنیتی .

۲. سقوط نظام جمهوریت و ارتش ملی:

توافق پنهان آمریکا با طالبان، خروج شتاب زده نیروی های بین المللی از افغانستان و تبلیغات که صورت می گرفت و ضعف رهبری و مدیریت باعث تضعیف انگیزه در صفوف نیروی های دفاعی و امنیتی افغانستان شد و بلاخره باعث سقوط ارتش ملی گردید².

۳. ایجاد انگیزه پیروزی در بین گروه طالبان:

گروه طالبان که خود را فاتح نبرد علیه آمریکا و متحدانش حساب می کردند و مست پیروزی بودند حاضر به مذاکره با حکومت کابل (حکومت دست نشانده) نشدند.³

² . امین کاوه، چهار سالگی موافقت نامه دوحه؛ مردم هنوز بهای این توافق را می پردازند، روزنامه ۸ صبح، حوت سال ۱۴۰۲

³ . شیرپالی غنی زاده، نگاهی به موافقت نامه دوحه، سال ۲۰۲۱

۴. مشروعیت زایی به گروه طالبان و مشروعیت زدایی از حکومت کابل:

موافقت نامه دوحه که باعث بقدرت رسیدن دو باره گروه طالبان و خشکاندن ریشه های نظام جمهوریت شد. حکومت کابل را مشروعیت زدایی نمود و گروه طالبان را که نام رهبران این گروه در لیست سیاه سازمان ملل متحد بود مشروعیت بخشی کرد^۴.

۵. عدم آینده نگری آمریکا و متحدانش:

ایالات متحده آمریکا هم در دوره ریاست جمهوری دونالد ترامپ و هم در دوره جو بایدن در فکر بیرون شدن از افغانستان و پایان دادن به حضور نیروهای خود از افغانستان (طولانی ترین جنگ آمریکا) بودن پیامد این گونه خروج را درست برآورد دقیق نکرده بودند.

۶. اختلاف عمیق طالبان و آمریکا در تفسیر توافقنامه دوحه:

توافقنامه دوحه که در سال ۲۰۲۰ میان آمریکا و طالبان امضا شد، به عنوان یک نقطه عطف در روند صلح افغانستان شناخته می شود، با این حال، تفسیرهای متفاوت از این توافقنامه میان طرفین نشان دهنده اختلافات عمیق و بنیادین در درک و اجرای آن است.

به گزارش دفتر منطقه ای خبرگزاری تسنیم، زلمی خلیل زاد نماینده ویژه پیشین آمریکا برای صلح افغانستان، در اظهارات اخیر خود به نکته ای کلیدی اشاره کرده است: «هرچند در توافقنامه دوحه ماهیت نظام سیاسی افغانستان مشخص نشده است، اما به طور واضح

^۴ . بر بنیاد قطعنامه ۱۲۶۷ سازمان ملل در سال ۱۹۹۹م، ۱۴۰ مقام ارشد و میانه طالبان در لیست سیاه این سازمان جا گرفته بودند.

ذکر شده است که ماهیت دولت جدید افغانستان باید از طریق مذاکرات میان امارت اسلامی و برخی گروه‌های سیاسی دیگر تعیین شود.»،

این بیان نشان دهنده این است که آمریکا انتظار داشت که طالبان با گروه‌های سیاسی دیگر به مذاکره بپردازد و به یک توافق جامع دست یابد که شامل نمایندگان مختلف جامعه افغانستان باشد.

از سوی دیگر، مولوی عبدالکبیر معاون سیاسی نخست وزیر طالبان، در اظهارات خود به‌طور صریح به این نکته اشاره کرده است: «توافقنامه دوحه به این معنا نبود که آمریکا در مورد حکومتداری به امارت اسلامی دستور دهد، بلکه این توافقنامه صرفاً درباره خروج نیروهای آمریکایی از افغانستان بود».

این دیدگاه نیز نشان‌دهنده درک طالبان از توافقنامه به‌عنوان یک سند صرفاً مرتبط با خروج نیروهای خارجی و عدم تعهد به مشورت با دیگر گروه‌های سیاسی است.

این دو تفسیر متفاوت از توافقنامه دوحه، به وضوح نشان دهنده اختلاف عمیق میان طالبان و آمریکا است، در حالی که واشنگتن بر اهمیت مذاکرات و تشکیل یک دولت فراگیر تأکید دارد، طالبان بر حق حاکمیت خود و عدم نیاز به مشورت با دیگران تأکید می‌کند.

به نظر می‌رسد این اختلاف در تفسیر نه‌تنها بر روند صلح تأثیرگذار است، بلکه می‌تواند به تنش‌های بیشتری در آینده منجر شود و چالش‌های جدی برای آینده افغانستان و آمریکا ایجاد کند.

پیامدهای حقوقی و سیاسی توافق نامه:

بر بنیاد مبادی حقوقی دولت‌های ملی پیمان وستفاليا (۱۶۴۸م) حاکمیت ملی بسیار مهم و اساسی گفته شده و در کنفرانس وینا (۱۸۱۵م) و به دنبال آن با تاسیس سازمان ملل متحد در منشور و میثاق‌های مصوب آن مسجل گردیده است

بر بنیاد این مواد قانونی، آمریکا خودش به‌عنوان مهم‌ترین عضو سازمان ملل و عضو دائمی شورای امنیت، باید معاهدات حقوقی را رعایت می‌کرد و حق قرارداد را به دولت افغانستان داده و به حاکمیت ملی این کشور احترام می‌گذاشت. از سوی دیگر، دولت آمریکا بر بنیاد پیمان استراتژیک و توافق نامه همکاری‌های استراتژیک (۲۰۱۰م و ۲۰۱۴م) تا سال‌های ۲۰۲۴م و ۲۰۲۶م تعهد به کمک همه‌جانبه به افغانستان و ارتش این کشور کرده بود

در کنار آن، بر بنیاد قطع‌نامه ۱۲۶۷ سازمان ملل در سال ۱۹۹۹م، ۱۴۰ مقام ارشد و میانه‌طلبان در لیست سیاه این سازمان جا گرفته بودند. این موارد لطمه‌های فراوانی هم به آمریکا به‌عنوان قدرت برتر دنیا و هم افغانستان به‌عنوان کشوری که تازه صاحب دولت و ساختار مبتنی بر آرای مردم و اراده جمعی شده بود و آرام آرام داشت جاده پرپیچ و خم رسیدن به ثبات و توسعه سیاسی را می‌پیمود، وارد کرد.

اگر واقع‌گرایانه و دور از حب و بغض‌های قومی و گرایش‌ات تباری به وضعیت امروز افغانستان که بیشتر از هر زمان و هر جامعه دیگر دچار آشفتگی و بی‌ثباتی و بی‌دولتی و بی‌سرنوشتی در سطح ملی و بین‌المللی است و فقر فراگیر و بحران مهاجرت دسته‌جمعی در

آن بیداد می‌کند، و از سوی دیگر مبدل شدن افغانستان به باشگاه تروریسم جهانی، نگاه کنیم، کارگزاران و کنش‌گران زیادی در این به‌هم‌خورده‌گی وضعیت و بحران موجود افغانستان نقش دارند. یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد که نقش زلمی خلیلزاد به‌عنوان طراح و مهندس اصلی توافق‌نامه دوحه بسیار برجسته‌تر است. می‌توانم به‌عنوان یک تحلیل‌گر جوان افغانستانی بگویم که اگر تاکیدها و پافشاری و دورزدن‌های غیرقانونی خلیلزاد نبود و قرارداد یک‌جانبه دوحه بدون حضور طرف سوم (دولت افغانستان) که در واقع طرف اصلی و غایب این توافق‌نامه بود، به امضا نمی‌رسید و نگرانی‌های نهادها و شخصیت‌های سیاسی و نظامی در امریکا و افغانستان در نظر گرفته می‌شد، ما و مردمان در وضعیتی که امروز قرار داریم نبودیم و اوضاع به‌گونه دیگری در کابل می‌بود. دختران جوان حالا در خانه زندانی نبودند و به مکتب و دانشگاه می‌رفتند، ده میلیون انسان افغانستانی مهاجرت نمی‌کردند، ساختارهای اصلی دولت (ارتش و پولیس و ادارات محلی) فرو نمی‌پاشیدند، قانون اساسی از بین نمی‌رفت، نظام جمهوریت سقوط نمی‌کرد، با بحران بی‌دولتی روبه‌رو نبودیم، فقر و گرسنه‌گی فراگیر نمی‌شد و افغانستان وطنی می‌بود برای تمام افغانستانی‌ها نه یک قوم و گروه و جنبش خاص. پایان کلام اینکه اگر نقض موارد قانونی که در بالا تذکر دادم در قانون اساسی امریکا جرم‌انگاری شده باشد و دولت مردمی در افغانستان دوباره شکل گیرد که حتماً می‌گیرد، خلیلزاد و تیمش که در واقع هم امریکا و هم دولت افغانستان را دور زدند و با یک گروه مسلح وارد گفت‌وگو شده و سبب فروپاشی دولت شدند، باید به دادگاه کشانده شوند

فراموش نشود که اشتباهات خلیلزاد در امر تضعیف جمهوریت در افغانستان کمتر از فرار اشرف غنی، رییس جمهور پیشین این کشور، نیست و من نقش خلیلزاد را در فروپاشی جمهوریت چهارم در افغانستان بیش‌تر از غنی می‌دانم.⁵

⁵ . روزنامه ۸ صبح، پیامدهای حقوقی و سیاسی موافقت نامه دوحه

نتیجه گیری:

نتایج این تحقیق نشان می دهد که موافقت نامه دوحه، علی رغم اهداف اعلام شده برای پایان جنگ و آغاز صلح در افغانستان، در مرحله اجرا با موانع و چالش های متعددی مواجه شد که مانع تحقق اهداف اصلی آن گردید. از مهم ترین موانع داخلی می توان به نبود اجماع سیاسی در داخل افغانستان، ضعف دولت مرکزی، بی اعتمادی عمیق میان دولت و گروه طالبان وقت اشاره کرد. همچنین، نبود یک سازوکار شفاف و الزام آور برای نظارت بر اجرای توافق نامه، موجب شد که بسیاری از مفاد آن به صورت یک جانبه یا ناقص اجرا شود.

در سطح خارجی، خروج شتاب زده نیروهای ایالات متحده بدون حصول توافق نهایی بین الافغانی، مداخلات بازیگران منطقه ای با منافع متضاد، عدم ضمانت های بین المللی از جمله عوامل کلیدی ناکامی در اجرای توافق بودند. بازگشت طالبان به قدرت نه تنها نشان دهنده فروپاشی ساختارهای سیاسی پس از توافق بود، بلکه بیانگر آن است که توافق دوحه نتوانست به یک راه حل جامع و پایدار برای بحران افغانستان منجر شود.

به طور کلی، این تحقیق به این نتیجه می رسد که توافق نامه هایی مانند دوحه، در غیاب مشارکت واقعی همه طرف های داخلی، نبود اعتمادسازی، ضعف تعهدات بین المللی و فشار سیاسی مستمر، نمی توانند به صلح پایدار منجر شود. در نتیجه، طراحی توافق های صلح آینده باید بر پایه شفافیت، مشارکت واقعی و جامع، ضمانت اجرایی قوی و نظارت بی طرفانه استوار گردد.

پیشنهادهای تحقیق

در پایان این تحقیق و بر اساس تحلیل چالش ها و موانع اجرای موافقت نامه دوحه، پیشنهادهای زیر برای بهبود روند صلح و جلوگیری از تکرار تجربیات ناکام ارائه می گردد:

۱. ایجاد ساختار فراگیر ملی:

ضروری است که در هر روند صلح، تمامی اقوام، جریان های سیاسی و اقشار اجتماعی افغانستان سهم و نقش فعال داشته باشند تا مشروعیت و مقبولیت توافق نامه تضمین شود.

۲. تضمین حقوق اساسی مردم:

هر توافق نامه باید با رعایت اصول حقوق بشر، آزادی های مدنی، حقوق زنان و اقلیت ها همراه باشد تا اعتماد عمومی جلب شود و صلح پایدار گردد.

۳. تعیین مکانیسم نظارت بین المللی:

برای اجرای مؤثر توافقات صلح، حضور نهادهای بی طرف بین المللی به عنوان ناظر ضروری است تا در تطبیق بندها و اجرای تعهدات نظارت داشته باشند.

۴. بازنگری در شیوه مذاکرات:

مذاکرات نباید صرفاً میان یک گروه و یک کشور خارجی صورت گیرد، بلکه باید با مشارکت دولت، نمایندگان واقعی مردم و نخبگان اجتماعی انجام شود.

۵. کاهش وابستگی به قدرت های خارجی:

باید زمینه تقویت اراده داخلی برای صلح فراهم شود و از وابستگی بیش از حد به تصمیمات قدرت های خارجی پرهیز گردد.

۶. تقویت اعتمادسازی میان طرف ها:

از طریق اقدامات عملی مانند آتش بس، تبادل اسرا و گفت و گوی میان افغانی می توان بستر مناسبی برای اعتماد متقابل ایجاد کرد.

منابع و مآخذ:

الف: مقالات:

1. امین کاوه، چهار سالگی موافقت نامه دوحه؛ مردم هنوز هنوز بهای این توافق را می‌پردازند. روزنامه ۸ صبح، حوت سال ۱۴۰۲.
2. غنی زاده، شیربالی، نگاهی به موافقت نامه دوحه، سال ۲۰۲۱
3. بررسی پیامدهای حقوقی و سیاسی موافقت نامه دوحه، روزنامه ۸ صبح، قوس سال ۱۴۰۳
4. توافق نامه دوحه و افغانستان، بررسی مفاد، دستاوردها و موارد نقض توافقنامه دوحه، ناشر، مؤسسه مطالعات راهبردی شرق.

ب: اسناد:

1. متن موافقت نامه دوحه، ۲۰ فبروری سال ۲۰۲۰.